



لزوم انس با ادب فارسی در ترجمه

دکتر صالح حسینی

باری از مجموع مقاله دکتر یوسفی چنین بر می آید که انس با آثار فصیح موجود و احراز ملکه فارسی دانی بر اثر تتبع در متون قدیم سبب می شود که مترجم از بسیاری از خطاها که حاصل ترجمه لفظ به لفظ است برکنار بماند. البته انکار نمی توان کرد که در آثار قدیم فارسی هم، به گواه صاحب نظران،^۲ نمونه هایی از ترجمه لفظ به لفظ یافت می شود، نظیر مثالهای زیر:

- بر رغم: علی رغم: «تا بار دیگر بر رغم خلفا هیچ کس خلعت مصری نباشد.» (تاریخ بیهقی)
- قصه برداشتن: رفع القصة: «فرخی بی برگ ماند... قصه به دهقان برداشت که مرا خرج بیشتر شده است.» (چهار مقاله)
- چشم خروس: عین الدیک:

لب از لبی چو چشم خروس ابلهی بود
برداشتن به گفته بیهوده خروس (سعدی)

این نوع تأثیر گاه در نحو جمله نیز هست، مانند به کار بردن مصدر به صورت مفعول مطلق به شیوه عربی:

بخندید خندیدنی شاهوار

چنان کامد آوازش از چاهسار (شاهنامه)

چنان که تأثیر کاربرد مطابقه حال با صاحب حال در زبان عربی در جمله زیر مشهود است:

«و سرهنگان و خیلشان و اصناف لشکر را بر آن خوان نشانند و شراب چون جوی آب روان شد چنانکه مستان بازگشتند.» (تاریخ بیهقی)^۳
ولی این موارد کم است و همیشه در نثر و شعر پیشینیان شیوه زبان فارسی حاکم است.

برعکس، در دوران ما دامنه ترجمه لفظی آن قدر وسیع است که تأثیر آن را گاه در ترجمه های خوب هم می توان دید. نمونه های زیر از این مقوله است:

- وحشتناک گرفتار: frightfully busy
- گول آساترین گزافه ها و اغراقها:

- به طرزی کشنده یکنواخت: the most monstrous hyperboles

- به طرزی ناراحت کننده ساده و کودکانه: fatally monotonous

- embarrassing naïve

بدیهی است اگر تعبیرات مذکور به صورت زیر به قلم می آمد مأنوس تر و با طبیعت زبان فارسی سازگارتر بود: «سخت گرفتار»، «نامعمول ترین نوع اغراق»، «سخت یکنواخت»، «سخت کودکانه».

تعبیرات و واژه های برساخته و ناموزون نخست به توسط

استاد سخن شناس آقای دکتر غلامحسین یوسفی در مقاله محققانه خود، «فایده انس با زبان فارسی در ترجمه»، یکی از اصول اساسی ترجمه را فارسی دانی و مهارت مترجم در زبان فارسی دانسته اند. از نظر ایشان احراز ملکه فارسی دانی بر اثر غور در متون گذشته و فایده برگرفتن از آنها حاصل می شود. تتبع در متون قدیم و «انس با موازین زبان فارسی و آثار فصیح موجود و تأمل در شیوه تعبیر آنها به نویسنده و مترجم قدرت آن را می دهد که برای ادای مفاهیم خود بتواند کلمات لازم را بجوید و بیابد و یا آنها را ببیند و در بیان مقصود در نماند.» همچنین انس با زبان فارسی به مترجم امکان می دهد که مفاهیم و معانی را در قالب کلمات و ترکیباتی خوش ساخت و مأنوس و آسان فهم ادا کند و به وقت ضرورت نیز از مفردات و مواد و واژگان متون قدیم مدد بگیرد و بر غنای واژگان خود بیفزاید. دکتر یوسفی در تأکید گفتار، در برابر لغات و ترکیبات فرنگی با توجه به بعضی از متون خوب فارسی معادلهایی ذکر کرده اند که چند فقره از آن را در اینجا می آوریم:

بزرگ خویشتنی:	mégalomanie	(کیمیای سعادت)
خوار خویشتنی:	complexe d'infériorité	(کیمیای سعادت)
دشمن روی:	antipathique	(کلیله و دمنه)
آمیژگاری:	sociability	(بوستان)
پراکنده خاطر:	distraught of mind	(بوستان)
پخته رای:	mature of judgement	(بوستان)
رستگاری:	salvation	(سیاست نامه)
دادخواهان:	petitioners	(سیاست نامه)
کوتاه دست:	uncovetous	(سیاست نامه)
دژم روی:	morose faced	(بوستان)

می کنیم تعبیرات خارجی را با روح و سرشت زبان فارسی موافق و هماهنگ سازیم.

ناگفته پیداست که مددگیری از استعداد زبان فارسی در گسترش واژگان و ادای معانی و مفاهیم، کاری ماشینوار و طوطی صفتانه نیست. مترجم آشنا به روح زبان فارسی تعبیرات و ترکیبات پیشینیان سخنساز را جذب حوزه واژگانی خود می سازد، به وقت ضرورت در آنها دخل و تصرف می کند یا به قیاس از آنها خود به ساختن واژه و تعبیر و ترکیب دست می زند. در واقع نشانه قدرت و هنر مترجم در این است که بتواند تعبیر و ترکیبات برگرفته از متون قدیم را خارج از بافت چنان به کار گیرد که جلوه و تشخیص تازه ای به خود بگیرند. از این لحاظ گزافه نیست اگر بگوییم مثل مترجم مثل زنبور عسل است که روی گلهای گوناگون می نشیند و شیر آنها را جذب ذرات خود می سازد و آنچه به وجود می آورد از ذات مستقلی برخوردار است، گو اینکه رنگ و بوی گلهای مکیده شده را دارد.

نمونه این بهره برداری شایسته و بارور از ادبیات غنی و واژگان وسیع زبان فارسی را در کتاب خانواده تیبو، اثر روزه مارتن دوگار که اخیراً با ترجمه استاد ابوالحسن نجفی به چاپ رسیده است می بینیم. بی آنکه سخن را بیش از این به درازا بکشانیم، در تأیید گفتار گلچینی از تعبیرات و ترکیبات این کتاب را همراه معادل فرانسوی آنها می آوریم. نخست از تعبیرات و ترکیباتی نمونه می آوریم که برگرفته از پیشینیان سخنساز است. پس از نقل سخن آنان، جملاتی را که تعبیر و ترکیبات مورد نظر در آن به کار رفته است نیز ذکر می کنیم:

□ معاشر ناجنس mauvaise fréquentation

نخست موعظه پیر می فروش این است که از معاشر ناجنس احتراز کنید (حافظ)
«طفلك... بیشتر به علت ضعف نفس و وسوسه دیگران اغفال شده است: غرضم تأثیر معاشر ناجنس است...» (ص ۶)^۶

□ کافر کیش parpaillot

چو بید بر سر ایمان خویش می لرزم که دل به دست کمان ابرویی است کافر کیش (حافظ)
«فکرش جای دیگر رفت: اگر آن پسرک کافر کیش پیدا نشده بود هیچ اتفاقی نمی افتاد.» (ص ۲۵)

□ رنگ رخساره éclat de son teint

سخن عشق تو بی آنکه بر آید به زبانم زنگ رخساره گواهی دهد از راز نهانم (سعدی)
«درخشش چشم و رنگ رخساره سخنش را تکذیب می کرد.» (ص ۳۵)

□ همت طلبیدن invoquer

بعضی از درس خواندگان پدید آمده و در زبان مردم هم کم کم راه یافته است. متأسفانه تعداد کلمات و ترکیبات نادرست و نامفهوم و نارسا یا تعبیرات ناساز با آهنگ زبان فارسی در کتابهای ترجمه شده فراوان است و یکی از آثار زیانبار آن این است که زبان امروز ما سخت تحت تأثیر این گونه ترجمه ها قرار گرفته است و عامه مردم نیز بر اثر تنبلی فکری و همچنین جدا افتادگی از سرچشمه زبان فارسی آن را به کار گرفته اند. نتیجه این شده است که دهها اصطلاح نامناسب و تعبیر ناخوش و ناروا از قبیل «در رابطه با»، «روی کسی حساب کردن»، «رل بازی کردن»، «چرا که نه»، «وحشتناک خوب»، گرمی بازار یافته است.^۷ تأسف بارتر اینکه وقتی هم کسی با استناد به متون معتبر فارسی قدیمی در راه اصلاح غلط نویسی بر می دارد مورد تحاشی قرار می گیرد و غلط نویسی مهر تأیید می خورد.

و اما ذکر این نکته هم ضروری است که همیشه چنان نیست که ترجمه لفظی آفت زبان فارسی باشد. گاه پیش می آید که ترجمه لفظ به لفظ نه تنها مبیانیتی با روح زبان فارسی ندارد بلکه با اسلوب آن مطابقت یا سازگاری دارد و حتی در بسیاری از موارد بر وسعت تعبیر زبان می افزاید، نظیر نمونه های زیر:

بحران فرهنگی:	crise culturelle
- اختلاف عقیده:	divergence d'opinions
- آزادی مطبوعات:	liberté de la presse
- جهان آزاد:	free world
- پرده آهنین:	iron curtain
- نیمه متمدن:	half-civilized
- هموطن:	compatriote

همچنین است بسیاری از اصطلاحات شاعرانه و ادبی و هنری معاصر، از قبیل: «شعر آزاد» (free verse)، «شعر سفید» (blank verse)، «شعر حماسی» (epic poetry) و دهها نمونه دیگر^۸.

بیفزاییم که این گونه اصطلاحات و تعبیرات حاصل بر خورد زبانها و فرهنگها با یکدیگر است که امری ناگزیر است. ولی نکته باریک در این است که رواج چنین تعبیراتی باید به دست اهل صورت گیرد، یعنی کسانی که با روح زبان فارسی آشنایی دارند و تعبیرات نامطلوب و ناخوشایند و ناروا را وارد زبان نمی کنند. تأکید بر لزوم انس با زبان فارسی برای این است که نخست میراث زبانی خود را پاس داریم، ثانیاً با تأمل در کتابها و رسالاتی از نوع تصنیف و ترجمه که از پیشینیان بجا مانده نحوه استفاده شایسته آنان را از میراث زبان، و استعداد زبان فارسی در گسترش واژگان و ادای معانی و مفاهیم دریابیم و به آنان تاسی جویم. وانگهی آنچه خود داریم از بیگانه تمنا نکنیم و آنجا که چنین

تعبیر «همت طلبیدن» یا «همت خواستن» در اشعار بزرگان ادب بارها به کار رفته است، از جمله:

برسر تربت ما چون گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد شد (حافظ)

«مسیح می خواهد که او سلامت بماند!... از نیروی خوبی همت بطلبیم.» (ص ۴۸)

□ بیم موج و گرداب la menace de ce tourbillon

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل
کجا داندند حال ما سبکباران ساحلها (حافظ)

«آن گاه به اتفاق یکدیگر از بیم موج و این گردابی که نامش لذات است در امان خواهیم بود.» (ص ۵۷)

□ جهان باقی l'au-delà

جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی (حافظ)

«اما واپسین اندیشه من، در آستانه جهان باقی، باتو خواهد بود...» (ص ۱۲۴)

□ ستیهنده agressif

به همت برآر از ستیهنده شور (بوستان سعدی)

«چهره ستیهنده اش را بطرف چهره کشیش پیش برد.» (ص ۱۹۸)

□ دست افشان و پاکوبان folâtrant et s'ebrouant

دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سراندازیم (حافظ)

«دست افشان و پاکوبان همدیگر را از در این خانه تا در آن خانه همراهی می کردند.» (ص ۲۴۸)

□ وقت سحر à l'aube

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند (حافظ)

«هنگامی که، وقت سحر، بار دیگر صفحه آخر را به پایان رساند، دریافت که به زندگی نگاه تازه ای می کند.» (ص ۳۲۵)

□ فضای سینه poitrine

فضای سینه حافظ هنوز پرزداست (حافظ)

«آه نامحسوسی فضای سینه کودک را انباشت.» (ص ۳۸۹)

□ لولیان filles de joie

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب (حافظ)

«فریبایی لولیان معابد یونان را داشت.» (ص ۴۱۶)

□ فریاد رس (طلبیدن) (appeler au) secours

از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش

زده ام فالی و فریادرسی می آید (حافظ)

«چنان یکه خورد که بی اختیار سر برگرداند و خواست فریادرس بطلبید.» (ص ۴۷۱)

□ خلوت انس intimité

حضور خلوت انس است و دوستان جمعند (حافظ)

«آنتوان که خلوت انس اتاق گلگون را با تأسف ترک گفته بود...» (ص ۵۳۲)

□ خلوت گزیده le solitaire

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجتست (حافظ)

«... لهیب لذت خلوت گزیده ای که نمی خواست هیچ کس را شریک شادی خود کند.» (ص ۶۳۶)

□ همنفس compaignon

همراز عشق و همنفس جام باده ایم (حافظ)

«از سه سال پیش، آنتوان پشت و پناش بوده است، همنفس یا برجا و آزموده ای بوده است.» (ص ۶۷۱)

□ ناقص عقل infirme mental

پسران وزیر ناقص عقل

به گدایی به روستا رفتند (گلستان سعدی)

«اهل تفکر بودن و پسر ناقص عقل داشتن رنج کشنده ای است.» (ص ۶۸۳)

□ بی مزد و منت bénévolé

هر خدمتی که کردم به مزد بود و منت (حافظ)

«... آیا تصدیق نمی کنید که شما بی مزد و منت بازیچه دست عده ای شیاد قرار گرفته اید...» (ص ۷۳۲)

□ زلف آشفته ébouriffé

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست (حافظ)

«هنوز سست و نیم گرم است. زلف آشفته. نه لوند، بلکه کودک.» (ص ۷۸۸)

□ شوریده possédé

این واژه چه به صیغه مفرد و چه به صیغه جمع در گلستان و بوستان و همچنین دیوان حافظ به کار رفته است. ناگفته نماند که عنوان یکی از رمانهای معروف داستایفسکی نیز همین است، البته به صیغه جمع، که آن را به جن زندگان ترجمه کرده اند!

«خاموش، شوریده، طلسم شده، پیش می روند.» (ص ۷۹۵)

□ آهن تافته fer rouge

به دست آهن تافته کردن خمیر

به از دست برسینه نزد امیر (سعدی)

«بر اثر تکانهایی که خورده بود، پینه های گودی کمرش مانند آهن تافته پوستش را می سوزاند.» (ص ۸۸۶)

□ زاد راه viatique

زاد راه حرم وصل نداریم مگر

به گدایی ز در مکیده زادی طلبیم (حافظ)

«نیازی که من به تو دارم باعث می شود که هر روز صبح چشم به راه نامهات باشم و اگر بیدار شوم و این زاد راه را در کنار خود نبینم دیگر توان ادامه کار روزانه را ندارم.» (ص ۱۷۸)

□ مردان خدا les saints

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح

هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را (حافظ)

«باید دیگران بگویند: اوسکار تیبو مانند مردان خدا مرد» (ص ۸۹۱)

□ زهازه! alléluia!

به شادی یکی انجمن برشگفت

شهنشاه گیتی زهازه گرفت (فردوسی)

«... اگر شما حقیقتاً چیز بهتری پیدا کرده‌اید، زهازه!» (ص ۱۲۶۵)

گفتنی است که کلمه alléluia در متون دینی معادل «هللویا» است، چنانکه استاد نجفی هم در ص ۵۲ خانواده تیبو آن را به «هللویا» ترجمه کرده است، ولی معنای توسعی آن، به عقیده ایشان، «زهازه» است که در اینجا آمده است.»

□ خمخانه cellier

از جمله قیاس کنید با: خم گوسر خود گیر که خمخانه خراب است

(حافظ)

«پشت دکان يك خمخانه قدیمی بود که آشپزخانه‌ای آن را از مغازه جدا

می‌کرد.» (ص ۱۳۴۹)

□ جان جهان la Vie universelle

جان جهان دوش کجا بوده‌ای

نی غلظم در دل ما بوده‌ای (مولوی: غزلیات)

«... در سایه آن نیرو که جان جهان را نظم می‌بخشد...» (ص ۱۳۷۷)

□ به زبان حال گفتن avoir l'air de dire

در کارگه کوزه‌گری بودم دوش

دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش

هر يك به زبان حال با من می‌گفت

کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه فروش (خیام)

«همه به زبان حال می‌گویند: آری، من صلح می‌خواهم...» (ص ۱۴۷۹)

□ قضای آسمانی fatalité

قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد (حافظ)

«در میان ملت، نوعی تسلیم وحشتناک به قضای آسمانی هست.» (ص

۱۶۶۳)

□ آزاد از رنگ تعلق affranchi de toutes attaches

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است (حافظ)

«... نقاب تازه‌ای، آزاد از رنگ تعلق، برچهره کشیده است.»

(ص ۱۹۱۱)

□ راه‌نشین pauvre hère

ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت

بامن راه‌نشین باده مستانه زدند (حافظ)

«... راه‌نشینانی که معلوم نیست بر اثر کدام موج فقر... به اینجا افکنده

شده‌اند.» (ص ۱۹۵۹)

□ خطا بخش indulgent

در عهد پادشاه خطا بخش جرم پوش

حافظ قرا به کش شد و مفتی پیاله‌نوش (حافظ)

«خانم فوتناتن بالحن نرم خطا بخش جواب داد: آقا، اگر بچه‌های مرا می‌شناختید... می‌فهمیدید که این تصور خود به خود باطل است.» (ص ۲۰).

□ چون جمع شد معانی ce que l'on conçoit bien

در باور قی ص ۲۰۹۹ در توضیح عبارت فرانسوی چنین آمده: «نیمه اول

مصراع‌ی که نیمه دومش این است: s'énonce clairement و تقریباً معادل این

مصراع از حافظ است: «چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد.» یا با

ترجمه‌ای دقیقتر: «آنچه خوب اندیشیده شود خوب بیان می‌شود.»

□ نامکرر inédit

يك قصه بیش نیست غم عشق و این عجب

کز هر زبان که می‌شنوم نا مکرر است (حافظ)

«هر موجود زنده معجزه‌ای است منحصر به خود، هر موجود زنده ترکیبی

است از عناصر سابق، ولی مجموعه‌ای نوظهور و نامکرر.» (ص ۲۱۲۱)

□ نفس خرم souffle frais

ای نفس خرم بادصبا

از بر یار آمده‌ای مرحبا (سعدی)

«مانند نفس خرمی که از غرقاب برآید، اندیشه آرام بخشی به ذهنش راه

یافت.» (ص ۲۲۰۹)

□ از بد حادثه par malchance

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم (حافظ)

«از بد حادثه، من وقتی برگشتم که انتظارم را نداشتند» (ص ۱۶۲)

□ سلسله جنبان animateur

همت اگر سلسله جنبان شود

مور تواند که سلیمان شود (نظامی)

«در عرض چند ماه، منسترل مرکز توجه و سلسله جنبان و... رئیس گروه

شده بود» (ص ۱۰۸۵)

□ پیرانه سر sur ses vieux jours

شاهد عهد شباب آمده بودش به خواب

باز به پیرانه سر عاشق و دیوانه شد (حافظ)

«میلیارد سالخورده‌ای که پیرانه سر با زن جوان ماجراجویی ازدواج

کرده... بود» (ص ۳۳۶)

□ نظر خطا پوش regard indulgent

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد (حافظ)

«به جمع آن پیر مردان وامانده دم مرگ با چشمهای آبیچکان از سرما و

بینی مرطوب... نظر خطا پوشی افکنند.» (ص ۱۰۱۵)

اکنون برخی تعابیر و ترکیباتی را می‌آوریم که بر ساخته از متون قدیم است:

□ معاشر نااهل (ص ۱۱): mauvaise fréquentation

همائی چون تو عالی قدر حرص استخوان حیف است
دریغ آن سایه دولت که بر نااهل افکنندی (حافظ)

□ نقاب چهره (ص ۵۴/۲۷): masque

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم
خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم (حافظ)

□ به عزم دعا (ص ۳۲): pour prier

به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم (حافظ)

□ شعشعه برق (ص ۷۶): brusque éclair

بیخود از شعشعه پرتو ذاتم کردند (حافظ)

□ سرخوشانه (ص ۱۳۲/۸۳): gaïment/allègrement

ماسر خوشان مست دل از دست داده‌ایم (حافظ)

□ معصومیت ریایی (ص ۴۶۹): ingénuité douteuse

به قمارخانه رفتم همه پاکباز دیدم

جو به صومعه رسیدم همه زاهد ریایی (عراقی)

□ با رنج خود بر نیامدن (ص ۵۹۴):

avoir peu d'action sur sa douleur

دل من نه مرد آنست که با غمش بر آید

مگسی کجا تواند که بیفکند عقابی (سعدی)

«خواجه بوسهل را بسیار ملامت کرد و وی خواجه را بسیار عذر خواست

و گفت: بر صفرای خویش بر نیامدم» (بیهقی)

□ مطلع خورشید (ص ۶۰۳): la naissance du jour

مطلع صبح صادقان طلعت دلگشای تو (خواجو)

□ در برابر نظر (ص ۶۸۷): en vue

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار

که در برابر چشمی و غایب از نظری (حافظ)

□ روح فرو بسته (ص ۷۹۸): âme close

بود آیا که در می‌کده‌ها بگشایند

گره از کار فرو بسته ما بگشایند (حافظ)

□ کوره راه‌های خم اندر خم (ص ۸۲۲): sentiers en lacets

جان علوی هوس چاه زنخندان تو داشت

دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد (حافظ)

□ عاشقان ناز پرورد (ص ۸۲۷): amants privilégiés

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد (حافظ)

□ فراغ نای فنا (ص ۸۸۴): immensité du néant

بر لب بحر فنا منظریم ای ساقی (حافظ)

□ آیینه سبز نما (ص ۹۲۱): tain verdâtre de la glace

بر روی خود تفرج صنع خدای کن

کایینه خدای نما می‌فرستمت (حافظ)

□ لب فرو بستن (ص ۱۱۰۶): garder le silence

دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن

به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی (سعدی)

□ ساعت فرخنده (ص ۱۴۱۲): heure bénie

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی (حافظ)

□ منظر اشیاء (ص ۱۴۶۵): aspect des choses

بیا که منظر چشم من آشیانه توست (حافظ)

□ چهره غمزده (ص ۱۶۴۴): pauvre visage défait

دوش می‌آمد و رخساره بر افروخته بود

تا کجا باز دل غمزده‌ای سوخته بود (حافظ)

□ سرخوش از باده شهامت (ص ۱۸۳۵): grisé de sublime

سرخوش از می‌کده با دوست به کاشانه روم (حافظ)

□ برق شعور (ص ۱۸۷۵): un éclair de conscience

برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد (حافظ)

□ آسمان نو خاسته (ص ۱۹۷۷): ciel jeune

به صدق جوانان نو خاسته (سعدی)

□ تعلقات دنیوی (ص ۸۸۹/۸۸۸): les biens terrestres

زنهار دل میند بر اسباب دنیوی (حافظ)

در پایان ذکر این نکته لازم است که تعابیر و ترکیبات در خانواده تیبو منحصر به استفاده از متون قدیم نیست. نمونه مفردات و تعابیر متعارف و استفاده شایسته از لغات و تعابیر عامیانه نیز فراوان است که بررسی آن به مقاله دیگری نیاز دارد.

حاشیه:

۱) دکتر غلامحسین یوسفی، کاغد زر: یادداشتهایی در ادب و تاریخ، تهران، چاپخانه خواجه، ۱۳۶۳، صص ۱۷۷ تا ۲۰۰.

۲) رجوع کنید به: دکتر خسرو فرشید ورد: «تأثیر ترجمه در زبان فارسی»، فرهنگ و زندگی، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۵۵، صص ۴ تا ۴۷. همچنین دکتر غلامحسین یوسفی: «یادداشتی در باره ترجمه تعبیرات خارجی به فارسی»، کلك، شماره ۱، فروردین ۶۹، صص ۵ تا ۹.

۳) نمونه‌ها از دو منبع فوق است.

۴) برای توضیح بیشتر و نمونه‌های دیگر رجوع کنید به: ابوالحسن نجفی، «آیا زبان فارسی در خطر است»، نشر دانش، سال ۳، شماره ۲ (بهمن و اسفند ۱۳۶۱)، صص ۴ تا ۱۵.

۵) برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به مقاله «تأثیر ترجمه در زبان فارسی»
۶) شماره‌ها مربوط است به خانواده تیبو، نوشته روزه مارتن دوگار، ترجمه ابوالحسن نجفی، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۸. گفتنی است که معادلهای فرانسوی را استاد نجفی از سر لطف در اختیار من گذاشته‌اند.